

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

بهرام رحمانی
۰۳ فیبروری ۲۰۱۴

بازنده و برنده جلسه آخوند روحانی با گروهی از نویسندگان و هنرمندان کیست؟

مقدمه

در جلسه ای که شامگاه چهارشنبه هجدهم دی [جدی] ۱۳۹۲ برابر با هشتم جنوری ۲۰۱۴، به دعوت دولت حسن روحانی در تالار وحدت تهران برگزار شد بخشی از نویسندگان و هنرمندان شرکت کردند. در این جلسه که با هماهنگی معاونت هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نهاد ریاست جمهوری تدارک دیده شده بود نخستین دیدار رسمی حسن روحانی رئیس جمهوری حکومت اسلامی با اهالی فرهنگ بود. معمولاً این نوع جلسات دولتی تحت موازین شدید امنیتی وزارت اطلاعات و ارگان های نظامی برگزار می شود و شرکت کنندگان نیز منتخب دولت هستند و هر کس نمی تواند در آن شرکت کند. هم چنین حتا کسانی که قرار است در آن جلسه صحبت کنند از پیش تعیین می شوند و این طور نیست که نخست روحانی سخن بگوید و سپس حضار در رابطه با سخنان ایشان وقت بگیرند و صحبت کنند. در رابطه با شرکت و عدم شرکت نویسندگان و هنرمندان در این جلسه، بحث هایی راه افتاده و بار دیگر، نقش نویسندگان و هنرمندان و رابطه آن ها با قدرت و حاکمیت به مسأله روز تبدیل شده است. حال از این نویسندگان و هنرمندانی که پای منبر آخوند حسن روحانی نشستند باید سؤال کرد که آیا کاری که امروز این ها انجام دادند زنده یادانی چون صادق هدایت، فروغ فرخزاد، غلامحسین ساعدی، احمد شاملو، محمد مختاری، محمد جعفرپوینده ... در طول زندگی هنری و فرهنگی خود انجام داده بودند؟ سؤال اساسی تر این است که «بازنده و برنده جلسه آخوند روحانی با گروهی از نویسندگان و هنرمندان» کیست؟ جواب این سؤال به سادگی این است که برنده این جلسه حکومت اسلامی و بازنده نویسندگان و هنرمندان شرکت کننده در این جلسه هستند. زیرا این حکومت جانی، برای بزک کردن چهره کریه خود و سرپوش گذاشتن به سانسور و اختناق شدید خود، به این نوع جلسه ها نیاز دارد. این بحث در طول تاریخ بشر وجود داشته که آیا نویسندگان و هنرمندان با حاکمیت هستند و یا با مردم؟! ریشه این بحث ها، در نحوه برخورد حکومت ها با آزادی بیان و قلم و اندیشه و به طور کلی در رابطه با حقوق حق و آزادی های مردم از یک سو و اختناق و سرکوب و سانسور دولتی از سوی دیگر، در ارتباط هستند.

بی تردید کسانی که فکر می کنند دولت روحانی با این نوع جلسات و ترفندها، قصد شل کردن سانسور را دارد سخت در اشتباهند. چرا که اساس حکومت اسلامی، با سانسور بنا شده و نمی تواند آن را تعدیل نماید. خمینی، در همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش، به صراحت اعدام کرده که هر چه مغایر اسلام و قوانین حکومت اسلامی باشد از بین خواهیم برد. این فرمان خمینی، پایه ها و اساس و ماهیت حکومت اسلامی را تشکیل داده و از همان روزها تا به امروز در جریان بوده است. با این وجود، حسن روحانی در سخنان خود خطاب به نویسندگان و هنرمندان شرکت کننده در جلسه دولت، ریاکارانه و مزورانه واقعیت ها را وارونه جلوه داده و خمینی را طرفدار هنر و نویسندگان و هنرمندان و زنان و موسیقی و غیره نشان داده است!

لازم به یادآوری است که در دوره احمدی نژاد نیز در سطوح مختلف این نوع نمایش ها برگزار می شد. مانند عکس گرفتن رحیم مثنائی معاون اول احمدی نژاد با هدیه تهرانی، دعوت برگزاری جلسه و مهمانی آن چنانی برای ۱۲۰۰ نفر از «تحصیل کردگان خارج کشور» در تهران و...

گشایش جلسه تالار وحدت

جلسه تالار وحدت، با نواخته شدن سرود جمهوری اسلامی از طریق نوای ضبط شده و در غیاب اجرای زنده ارکسترال، آغاز شد با قرائت قرآن ادامه یافت و مرشد میرزا علی نیز با ورود به صحنه و اجرای یک نقالی کوتاه و به میان آوردن نام و یاد خدا و امیرمؤمنان فضاء را به چند صلوات روحانی کرد. او، هم چنین از حضار خواست برای رئیس جمهور دست بزنند.

سخنرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

علی جنتی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی اولین سخنران رسمی این مراسم بود که در صحبت هایش بیش تر ادعاهای عجیب و غریبی کرد و گفت: «هنر ایرانی جهانی» شده است؟! ادعای بزرگتر دیگر جنتی، این بود که «هنرمندان دولت یازدهم به سکنداری حسن روحانی را دولت فرهنگ و هنر می دانند.»؟! البته کسی از او سؤال نکرد که کدام هنرمندان این مسأله را مطرح کرده اند. در حالی که بسیاری از شهروندان ایران و حتا نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر، دولت روحانی را دولت اعدام و تشدید کننده فضای امنیتی کشور و تشدید سرکوب زنان و جوانان در خیابان ها می دانند. از روزی که روحانی به قدرت رسیده روزانه به طور میانگین دو نفر اعدام می گردد. حتا سخنان جنتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت روحانی، به گونه ای بود که گویا وزارتخانه ایشان نیز خود «قربانی» رفتارهای «امنیتی» است و هیچ نقشی در برخوردهای «امنیتی - پولیسی» با نویسندگان و هنرمندان نداشته، ندارد و از این پس نیز نخواهد داشت.

سخنرانی حسن روحانی

حسن روحانی نیز در سخنرانی خود در جلسه تالار وحدت خطاب به نویسندگان و هنرمندان، دچار تناقض گویی های متعددی شد. دلیلش هم این است که او، از یک سو حافظ حکومت اسلامی و ایدئولوژی قرون وسطائی اش، یعنی مذهب و خرافه و جهالت است و از سوی دیگر، به دلیل بحران های فزاینده اقتصادی و سیاسی شان به عکس گرفتن با برخی نویسندگان و هنرمندان و سرپوش گذاشتن بر واقعیت های جامعه نیاز دارد.

حسن روحانی نیز در سخنرانی خود، ادعاهای عجیب و غریبی کرد و سعی کرد واقعیت‌ها را وارونه نشان دهد. او ادعا کرد که «بسیاری از آثار ادبی با اجازه امام منتشر شدند و تنها فقیهی که از یک فلم و فلم ساز روشنفکر به نیکی یاد کرد، بنیان‌گذار انقلاب اسلامی ایران بود. انقلاب اسلامی موسیقی سنتی و ملی ایران را احیاء کرد.»

روحانی، هم چنین درباره تحولات در عرصه سینما متأثر از انقلاب «اسلامی» گفت: «در حوزه سینما و هنر نمایشی نیز انقلاب اسلامی برکات زیادی داشت و دهه ۷۰ اوج سینمای ایران بود و آثار بزرگ بحث انگیز و متفکرانه و هنرمندانه به جامعه ما عرضه شد تا جایی که امروز ایران یکی از مدعیان جوایز جهانی مانند اسکار است.»

روحانی درباره موسیقی مردمی، ریاکارانه ادعا کرده است: «قبل از انقلاب موج موسیقی های غربی و پاپ به گونه ای بود که در حال ویران کردن موسیقی سنتی بود، اما انقلاب شرایطی را فراهم کرد که هنرمندان بزرگی که قبل از انقلاب نیز شناخته شده بودند، در فضای امن و سالم بعد از انقلاب رشد کرده و بالیدند و تیراژ موسیقی سنتی ما بالا رفت و بازار پررونقی پیدا کرد.»

در حالی که همگان می دانند سران حکومت اسلامی از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن آن تا به امروز، با موزیک و ترانه و سرود و موزیک و به طور کلی جشن و شادی و سرور دشمنی و خصومت ورزیده اند سعی کرده اند آن را به چارچوب اسلام شان محدود سازند. از این رو، موانع بزرگی چون دیوار بلند سانسور و تهدید را در مقابل خواننده و آهنگساز و ترانه سرا قرار داده اند. حتا جوان هائی که به دلیل سانسور و اختناق و ممنوعیت و سرکوب، به موسیقی و فیم سازی زیرزمینی روی آورده اند در لیست سیاه امنیتی - پولیسی خود قرار داده اند.

شنیع ترین ادعای روحانی، درباره زنان هنرمند، این رئیس جمهور آپارتاید جنسی بود: «در فضای بعد از انقلاب، زنان هنرمند بسیاری در بخش های مختلف هنر از جمله سینما رشد کردند تا جایی که نه تنها بازیگری را برعهده گرفتند، کارگردانی و نویسندگی هم جزو مواردی بود که بانوان ما توانستند در آن نقش خود را ایفاء کنند این یکی از خدمات انقلاب اسلامی بود.»

خمینی، کسی بود که در یکی از نخستین فرمان هایش حجاب اسلامی را صادر کرد و عناصر حکومتی و گله های حزب الله در خیابان ها راه افتادند و بر لبان زنان آرایش کرده تیغ کشیدند ، بر صورت شان اسید پاشیدند، به تجمعات و تظاهرات های آن ها یورش بردند و زنانی که حجاب اسلامی را رعایت نمی کردند از ادارات و مراکز آموزش و کار و دانشگاهی و غیره اخراج شدند. اگر زنان در عرصه هائی مانند عرصه تحصیلات دانشگاهی پیشرفت کرده اند با تلاش خودشان بوده و به طور کلی حکومت اسلامی و قوانین آن زن ستیز و آزادی ستیز هستند.

او، در جایی از سخنانش گفت: «تقسیم هنرمندان به هنرمندان ارزشی و غیرارزشی بی معناست.» اما بلافاصله تأکید می کند: «هنر یعنی ارزش و هنرمند [فرد] ارزشمندی است که با کار خلاقانه به تعالی می رسد و خلقت، بزرگ ترین مظهر قدرت خدای لایزال است، فقط در این زمینه است که فتبارک الله احسن الخالقین. هنرمند جهان را بازآفرینی می کند و کار او در مسیر ارزش های الهی است.» یعنی او، از نویسندگان و هنرمندان خواست که در راستای آیدنولوژی رسمی حاکمیت قلم بزنند و هنرمند «کارش هم در مسیر ارزش های الهی ست»؟!!

روحانی، هم چنین در لابه لای سخنانش به طور مودبانه و رندانه تأکید کرد که نویسندگان و هنرمندان خودشان رعایت کنند تا آثارشان سانسور نشود. یعنی خودسانسوری که بدترین نوع سانسور است!

دوره «طلانی» امام خمینی

زمانی که آیت الله خمینی در سال ۱۹۷۹ از مهاجرت به ایران برگشت و ورود خود را جشن گرفت، بسیاری به او تبریک گفتند. اما طولی نکشید که بسیاری نیز از این کار خود پشیمان شدند. چرا که هنوز مدتی از ورودش به ایران و انقلاب مردم نگذشته بود، اعلام کرد: «بشکنید این قلم ها را!»

تاریخ این سخنرانی ۲۶ مرداد ماه [اسد] سال ۱۳۵۸ هست، یعنی فقط چهار ماه پس از تأسیس جمهوری اسلامی. متن کامل این سخنرانی خمینی را می توانید در کتاب «صحیفه امام»، جلد نهم، صفحات ۲۸۴-۲۸۱ پیدا کنید. هم چنین ویدئوی آن نیز در شبکه های اجتماعی قابل دسترس است.

از آن پس روزنامه ها، نشریات مستقل و آزاد، تجمعات، تشکل های سیاسی و نهادهای دمکراتیک مردمی در ایران مورد حمله وحشیانه نیروهای حکومت اسلامی قرار گرفتند، غارت شدند و وسائل و ابزارهای آن ها نیز ویران گردید. خمینی، قبل از این نیز از جمله فرمان رعایت «حجاب اسلامی» برای زنان و برپائی آپارتمان جنسی با سرکوب سیستماتیک زنان و تقویت مردسالاری و هم چنین حمله به کردستان را صادر کرده بود.

تمامی گروه های اجتماعی فوق زیر انواع فشارها، تهمت ها، بازخواست ها، احضارها و به طور کلی برخوردهای سرکوبگرانه قرار داشته و دارد. در واقع بسیاری از نویسندگان و هنرمندان و در پیشاپیش همه پیشگامان کانون نویسندگان ایران، تاوان دفاع از آزادی بیان و مبارزه با سانسور را می پردازند. بنابراین، استعدادها و خلاقیت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی از دم تیغ سانسور و سرکوب های هولناک می گذرد اما کانون نویسندگان ایران و غیره برای پیش برد مبارزه با سانسور و سرکوب، به مناسبت های مختلف اعتراض حق طلبانه خود را زنده نگه می دارند. در این سی و پنج سال، نه تنها کم ترین بهبودی در فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران پدید نیامده، بلکه دامنه سرکوب و ترور و اعدام و سانسور، این بار به شیوه های دیگر، بیش از پیش بازتولید شده و گسترش یافته اند. کارگران، زنان، دانش جویان، فعالان اجتماعی، سیاسی، وکلا، نویسندگان، روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان و در یک کلام همه کسان و جریاناتی را در برگرفت که از وضع فلاکت بار موجود اقتصادی، سیاسی و امنیتی به جان آمده اند و در عین حال خواهان فضائی آزاد از سانسور، تعقیب، آزار و سرکوب فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هستند.

دولت هشت ساله جناح «اصلاح طلبان» حکومت اسلامی

شایان ذکر است که در دوره آخوند خاتمی نیز برخی نویسندگان و هنرمندان به استقبال دولت او شتافتند اما طولی نکشید که فاجعه قتل های زنجیره ای و ۱۸ تیر راه افتاد. بنابراین، این بخش از نویسندگان و هنرمندانی که به حاکمیت توهم دارند در واقع از تجارب تاریخی نیز پند و عبرت نگرفته اند.

در ۱۵ تیر ۱۳۷۸، روزنامه سلام نامه ای از سعید امامی، معاون وزیر اطلاعات وقت را منتشر کرد که ۱۶ مهر ۱۳۷۷، خطاب به قربانعلی دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات نوشته بود. سعید امامی در این نامه خود، از وضعیت فرهنگی کشور ابراز نگرانی کرده بود و از محمد مختاری، که چند روز بعد توسط وزارت اطلاعات کشته شد، نام برده بود. در پی انتشار این نامه، روزنامه سلام در ۱۸ تیر توقیف شد. شماری از دانش جویان دانشگاه تهران در کوی دانشگاه در اعتراض به توقیف سلام و دفاع از آزادی بیان و قلم، یک تجمع اعتراضی برگزار کردند. پلیس، ماموران امنیتی و نیروهای لباس شخصی به سردمداری چماقدار و چاقوکش معروف «مسعود ده نمکی» که اکنون به سینمای ایران نیز چنگ انداخته است شبانه به کوی دانشگاه تهران ریختند؛ دانش جویان را کتک زدند و خوابگاه های آن ها را ویران کردند. در این شبیخون شبانه «لشکر اجنه ها»، به خوابگاه دانش جویان، دست کم یک نفر در جان باخت و ده ها دانش جو نیز آسیب های جدی دیدند.

حوادث و پیامدهای پرونده ای که به «واقعه کوی دانشگاه» و پنج روزی که دانش جویان و حامیان شان کاخ های حکومت اسلامی ایران را لرزاندند، تنها به فاصله روزهای هجدهم تا بیست و سوم تیرماه ۱۳۷۸ محدود نماند.

پس از سرکوب وحشیانه جنبش دانش جوئی و مردم معترض، گرچه کشته شدن یک نفر (عزت الله ابراهیم نژاد)، تخلیه چشم یک دانشجوی پزشکی بر اثر اصابت گلوله و شکستگی دست و پا و ضرب و شتم تعداد زیادی دانش جو تائید شد، اما کسی نتوانست به آمار دقیقی از تعداد بازداشت شدگان دست یابد.

شورای عالی امنیت ملی به ریاست حسن روحانی در همان روزها، در بیانیه ای اعلام کرد که گروه ویژه ای را مامور بررسی همه جانبه علل و عوامل حادثه کرده و مقام دستور دهنده ورود نیروی انتظامی به کوی دانشگاه را از سمت خود، عزل کرده است.

البته نتایج بررسی این گروه ویژه و گروه های ویژه دیگری نظیر گروه ویژه رسیدگی محمد خاتمی در رابطه با قتل های زنجیره ای، هرگز اعلام نشد. خواسته دانش جویان مبنی بر عزل سردار لطفیان، فرمانده وقت نیروی انتظامی نیز عملی نشد. اما شماری از دانش جویان بازداشت، محاکمه و محکوم شدند.

به گفته وکیل مدافع برادران محمدی، اکبر محمدی نیز دچار چنین سرنوشتی شد. او نیز ابتدا به اعدام و بعد به ۱۵ سال زندان محکوم شد. سرانجام اکبر، به طرز مشکوکی در زندان به قتل رسید.

سرانجام پس از گذشت ۸ ماه از فاجعه ۲۸ تیر ۷۸، در ۱۱ اسفند ۱۳۷۸، سازمان قضائی نیروهای مسلح رسیدگی به شکایات دانش جویان و اتهامات سر تیپ فرهاد نظری، سرهنگ جمشید خدابخشی، فرمانده یگان ویژه نیروی انتظامی، فرهاد ارجمندی، فرمانده نیروهای ویژه پلیس، نوپو، و سروان رامین نظری، جانشین او و چندتن از کادر نیروی انتظامی را آغاز کرد.

دادگاه نظامی پس از مدتی، فرماندهان و کادرهای نیروی انتظامی را، جز در چند مورد محدود مثل «زدیدین ماشین ریش تراش یک دانش جو»، از اتهامات وارده مبرا دانست و به بی گناهی آنان رای داد.

چندی بعد، حجت الاسلام مبشری، رئیس دادگاه انقلاب نیز اعلام کرد که تمامی ۱۶ نفر لباس شخصی از اتهام اقدام علیه امنیت ملی تبرئه و آزاد شده اند.

همین دادگاه، در مقابل، عزت الله ابراهیم نژاد، مقتول حادثه کوی دانشگاه را به دلیل سنگیرانی و سردادن شعار علیه مأموران انتظامی مجرم دانست، اما به دلیل فوت، برای وی قرار موقوفی تعقیب صادر کرد.

بدین ترتیب، در پایان همه دادگاه های برگزار شده، به هیچ یک از سوالات دانش جویان که از همان روزهای اول در قالب شورای متحصنین کوی دانشگاه و بعدها از طریق تشکل های دانش جوئی عنوان شده بود، پاسخ روشنی داده نشد.

گوشه ای از کارنامه حسن روحانی

تا آن جا که به کارنامه شخص حسن روحانی مربوط است سرتاپا سیاه و سیاه است. او، از همان روزهای اعلام حکومت جهل و جنایت اسلامی توسط خمینی، از یاران نزدیک او بود و در این سی و پنج در راس بالاترین ارگان های امنیتی حکومت مانند شورای امنیت ملی بوده است. شورائی که تصمیم همه سرکوب ها و جنگ ها و جنایات و خونریزی ها و ترورها و آدم کشی ها در آن گرفته می شود.

فقط یک نمونه از کارنامه حسن روحانی، در ستایش از ولایت فقیه و تاکید او بر سرکوب هر چه شدیدتر دانش جویان و مردم به پا خاسته در خیزش تیر ماه ۱۳۷۸، یعنی زمانی که او رئیس شورای عالی امنیت ملی بود.

حسن روحانی، ۱۴ سال پیش در سخن رانی خود خطاب به نیروهای امنیتی، اطلاعاتی، انتظامی، لباس شخصی، سربازان گمنام امام زمان و...، با هدف سرکوب وحشیانه جنبش دانش جوئی در تیر ماه ۱۳۷۸، از جمله گفته بود:

«... افراد شرور، افراد وابسته به گروهک های سیاسی ورشکسته و منزوی در جامعه ما، مزدوران و وابستگان به قدرت های خارجی از این فرصت خواستند سوء استفاده کنند، البته این گروهک ها ماه ها در انتظار یک فرصت مناسب بودند و فکر کردند این مقطع فرصت مناسبی برای اهداف شوم و پلید آن هاست... مسأله ولایت (فقیه) به عنوان مظهر وحدت ملی جامعه است! مسأله ولایت (فقیه) مظهر اقتدار ملی ماست! اهانت به مقام ولایت (فقیه) اهانت به ملت است! اهانت به ایران است! اهانت به اسلام است! اهانت به مسلمانان است! اهانت به همه آزادگانی است که قلب شان برای ایران به عنوان ام القرای جهان اسلام می تپد، بنابر این این حرمت شکنی نه برای مردم ما و نه برای عاشقان انقلاب در سراسر جهان قابل تحمل نیست! گر چه آن هائی که به این عمل زشت دست زده اند تعدادشان بسیار اندک است اما در عین حال لبخند و تشویق استکبار جهانی و امیدهای نابخردانه ای که در آن ها ایجاد کرد نشان می دهد که قدرت های استکباری توسط مزدوران شان سنگ زیرین این بنا را مورد هدف قرار داده اند.

ولایت (فقیه) مهم ترین رکن حکومت و نظام ما در قانون اساسی کشور ماست، اهانت به این رکن اهانت به قانون اساسی است، اهانت به قانون گرائی است و اهانت به همه ارزش های انقلابی است!... مطمئن باشید دولت و ارگان های امنیتی کاملاً بر کشور مسلط هستند و این گروهک ها و این چند صد نفر اوباش چیزی نیستند که بخواهند برای ملت ما و برای مردم عزیز و قهرمان تهران نگرانی به وجود آورند! تکبیر: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خامنه ای رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهیدان، مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر منافقین و کفار، مرگ بر اسرائیل! ... این ها خیلی پست تر و حقیرتر از آن هستند که بخواهیم نسبت به آن ها تعبیر حرکت براندازی را مطرح کنیم! در کجای دنیا و در کدام کشور و توسط کدام دولت آشوب، تخریب و برهم زدن نظم جامعه تحمل می شود؟ مگر دولت مقتدر جمهوری اسلامی ایران، مسوولین امنیتی نظام، این گونه حوادث را تحمل خواهند کرد؟...

... دیروز نسبت به این عناصر دستور قاطع داده شد! دیروز غروب دستور قاطع صادر شد تا هر گونه حرکت این عناصر فرصت طلب هر کجا که باشد با شدت و با قاطعیت برخورد شود و سرکوب شوند! تکبیر: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خامنه ای رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهیدان، مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر منافقین و کفار، مرگ بر اسرائیل!

... از امروز نیروی انتظامی، نیروی قهرمان بسیج حاضر در صحنه با این عناصر فرصت طلب و آشوبگر اگر جرات ادامه حرکت مذموبحانه داشته باشند چه خواهند کرد! تکبیر: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خامنه ای رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهیدان، مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر منافقین و کفار، مرگ بر اسرائیل!

... نیروهای امنیتی قدرتمند ما اعم از نیروی انتظامی، بسیج و سایر قوا و پرسنل بیدار وزارت اطلاعات در صحنه مقتدرانه خواهند بود. خوشبختانه اکثر این عناصر در ظرف دیروز و دیشب دستگیر شده اند، همه این افراد مورد بازجویی قرار خواهند گرفت! در میان این افرادی که دستگیر شده اند افراد شرور، جنایت کار و سابقه دار، وابسته به گروهک های معاند و ورشکسته، افرادی که به نوعی از سوی دست های مشکوک تطمیع شده بودند همه این ها دیده می شوند که در فرصت مناسب ماهیت این افراد به مردم معرفی خواهد شد. بی تردید آن هائی که به آشوب و تخریب اموال عمومی و تعرض به نظام در این چند روز مشغول بوده اند در دادگاه های صالحه ما محاکمه خواهند شد و طبق قوانین و مقررات به مجازات خواهند رسید! تکبیر: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خامنه ای رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهیدان، مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر منافقین و کفار، مرگ بر اسرائیل!

... در روزهای آینده مردم ما با هیجان هوشیاری خودشان را در صحنه حفظ کنند. بدون این که دست به عملی بزنند در زمینه اطلاعات به دست آمده به وزارت اطلاعات کمک کنند، در زمینه عمل هم پشتیبان نیروهای رسمی و مسئولین امنیت باشند یعنی کمک نیروی انتظامی، بسیج و سایر نیروهای امنیتی در صحنه عمل باشند. باید بدانیم که اتکاء اصلی نظام و مسئولین ما به مردمان عزیز و قهرمان حاضر در صحنه است. گر چه چند روز گذشته شاهد حوادث تلخی بودیم اما حضور امروز مردم شیرینی و شهد را در کام تلخ مردم ریخت.»

پس حسن روحانی امروز، همان روحانی دیروز با همان افکار ارتجاعی و جنایت کارانه است. اکنون دولت روحانی که با فرمان رهبرشان، در حال سازش با دول غربی و در راس همه آمریکا و گروه پنج به علاوه یک است شدیداً به جلسات نمایشی با ائتلاف مختلف مردم به خصوص نویسندگان و روشنفکران نیاز دارد تا از وجهه و معروفیت و محبوبیت آن ها در جامعه، سوء استفاده سیاسی کند و هنر را به خدمت قدرت و حاکمیت شان درآورد. بنابراین، آن بخش از نویسندگان و هنرمندانی که در این جلسه شرکت کردند متأسفانه مورد سوء استفاده و بهره برداری سیاسی حاکمیت قرار گرفتند. چرا که یکی از ویژگی ها و خصوصیات حکومت های مستبد و ارتجاعی، تلاش برای استفاده از هنر و جایگاه محبوبیت نویسندگان و هنرمندان برای سرپوش گذاشتن به جنایات خود و منحرف کردن افکار عمومی است.

وظایف داوطلبانه و آگاهانه روشنفکران و هنرمندان

در طول تاریخ بشر، با نمونه هایی مواجه بودیم که روشنفکران گاه به بارگاه ها و دربارهای حاکمان رفت و آمد کرده و گاه در مقابل آن ها ایستاده و مبارزه کرده اند. در چنین شرایطی گروهی از روشنفکران و هنرمندان متهم به این شده اند که اندیشه و قلم شان در خدمت حاکمیت است و بسیاری هم بوده اند که به خاطر مبارزه و تلاش برای تحقق اندیشه هایشان هزینه های گزافی از سوی حاکمان به آن ها تحمیل شده و حتا جان خود را نیز از دست داده اند. این مسأله را شاید بتوان به دوران افلاطون در یونان باستان پیوند داد. در دوره مدرن هم شاید از هگل و هایدگر نام برد. هگل، به فیلسوف رسمی دولت پروس معروف است. رابطه هایدگر هم با نازی های آلمانی به هیچ وجه قابل پرده پوشی نیست.

انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، بر فیلسوفان ایده آلیسم آلمان تاثیر بسیار گذاشت. این انقلاب در اعلامیه جهانی حقوق بشر و شهروندی خود پیمای داد که بر اساس آن، انسان فارغ از نژاد و ملیت و باورهای حقوق دیگری به ویژه آزادی اندیشه دارد. این انقلاب، بر بسیاری از فیلسوفان دوره خود از جمله کانت تاثیر به سزائی گذاشت.

از نیمه قرن ۱۹ جریان چپ هگلی، شامل مارکس و فوئرباخ و برونر، تفسیرهای دیگری از هگل را آغاز کردند و او را مورد نقد قرار دادند. مارکس و انگلس با نقد هگل، به تئوری های انقلابی و به تغیر جهان موجود به دست خود انسان ها رسیدند. به عبارت دیگر، از جمله توجه مردم را از آسمان ها به زمین، یعنی در جایی که کار و زندگی می کنند جلب کردند و تاکید نمودند در آن بالا هیچ چیز مافوق بشر وجود ندارد بنابراین، سرنوشت خودتان را با اتحاد و همبستگی هم طبقه ای هایتان به دست خویش رقم بزنید. خدا ساخته ذهن بشر است و وجود خارجی ندارد.

قضیه «دریفس» هویت جمعی جدیدی به روشنفکران اروپائی زمان خود بخشید. امیل زولا، در دفاع از دریفس، به دو مفهوم «حقیقت» و «عدالت» تاکید کرد. زولا، در مقاله معروف خود «من متهم می کنم» که در ۱۳ ژانویه ۱۸۹۸ در روزنامه *Aurore* به چاپ رسید، نوشت: «اگر حقیقت را زیر زمین پنهان کنید، انباشته می شود و با چنان نیروی انفجاری آشکار می شود که همه چیز را با خود نابود می کند.»

در واقع زولا در این جا، به حقیقت و عدالت تاکید دارد و در برابر حاکمان می ایستد. با حرکت امیل زولا و «مانیفست روشنفکران» بود که گفتمان روشنفکری از چارچوب تخصصی ادبی و آموزشی و علمی خارج شد و در عرصه اندیشه انتقادی به قدرت و حاکمیت، مرز روشنی را بین روشنفکران با حاکمیت کشید. از این پس مسؤلیت جهان شمول روشنفکران، پدیدار شد و روز بروز تقویت گردید و گسترده تر شد.

پس از خیزش انقلابی ماه می ۱۹۶۷ فرانسه، جریان روشنفکری باز هم گسترش یافت و ژان پل سارتر بعد از ولتر در قرن هجدهم و زولا در پایان قرن نوزدهم میلادی، نقش روشنفکر جهانی و جهانشمول بودن اندیشه های جریان روشنفکری را برجسته تر ساخت.

در چنین شرایطی، ما باید کارهای روشنفکری را که از زمان امیل زولا در قرن هجدهم تا سارتر در قرن بیستم و دیگر روشنفکران که در سراسر دنیا فعالیت کرده اند بازخوانی کنیم به این نتیجه می رسیم که روشنفکر مجاز نیست با قدرت رابطه داشته باشد. آن چه روشن است این است که اگر روشنفکر، به قدرت و حاکمیت نزدیک شود نمی تواند به راحتی منتقد قدرت باشد. به عبارت دیگر، روشنفکر و هنرمند برای این که بتواند انتقاد خود را مطرح کند همیشه باید بیرون از حیطه قدرت و مبتنی بر فکر آزادی خواهانه و انسان دوستانه و عدالت جویانه و در عین حال شرافتمندانه و داوطلبانه قرار گیرد. روشنفکر، نباید خودش را محدود به حاکمیت و یا جناح بندی های آن نماید.

بی تردید، هرگونه نزدیکی و رابطه در هر سطحی با طبقه حاکم، به معنی پذیرفتن موقعیتش، ایدئولوژی و سیاستش و انگیزه ها و اهداف آن است. هرگونه شرکت در جلسات و مهمانی های دولت، مستقیم و غیرمستقیم یک تائید و انطباق کلی با حاکمیت است. اما اگر آن ها کمی پای خود را از خط قرمزهای حاکمیت فراتر بگذارند، آن گاه تحمل ناپذیر می شوند.

حضور نویسندگان و هنرمندان در جلسات دولتی، عملاً به نفع حکومت و به ضرر مبارزه برای رهائی از سانسور و اختناق منجر می گردد. به کلامی دیگر، تصویر کلی که توسط این جلسه ها به جامعه ارائه می شود به طور قطع به ضرر خواست ها و مطالبات بر حق و آزادی خواهانه و برابری طلبانه و عدالت جویانه مردمی است. حکومت اسلامی، با راه انداختن چنین طرح ها و ترفندهایی می تواند اهداف و سیاست های ظالمانه خود را زیر ماسک حقیقت پنهان کند. عموماً فرهنگ، جامعه و سیاست، مهم ترین بسترهای کار روشنفکری هستند. واژه روشنفکر، عموماً با کنش فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هویت می یابد در غیر این صورت نویسندگان، هنرمندان، اساتید دانشگاه و دانشمندان دایره المعارف نویس هستند و روشنفکر محسوب نمی شوند. چون کار به کار دردهای جامعه و آزادی قلم و اندیشه و هم چنین آزادی های فردی و جمعی ندارند و صرفاً به فکر پست و مقام و موقعیت و منافع طبقاتی خود هستند. یا کسانی که به هر دلیل هر از چند گاهی و در دوره های معینی، به خصوص هنگامی که بوی کباب به مشام شان می رسد فرصت طلبانه وارد عرصه های سیاسی و اجتماعی می شوند تا این که شاید به پست و مقام بالاتری برسند.

تحصیل کردگانی که برای کسب قدرت به کاریزماخواهی و قهرمان پروری و ابزارهای ناسالم و بده و بستان های مخفی و نیمه مخفی و علنی با قدرت مداران روی می آورند ربطی به جریان روشنگری و روشنفکری ندارند.

روشنفکر واقعی، آگاهانه و داوطلبانه مسؤلیت های اجتماعی به عهده می گیرد و در صورت نیاز بهای گزاف آن را نیز آگاهانه می پردازد. او، با نقد طرح ها و اهداف و سیاست ها و قوانین و ایدئولوژی حاکمیت، دردها و مطالبات مردم را بیان می کند و در یک کلمه وجدان آگاه و روشن و بیدار جامعه خویش است.

روشنفکر آگاه و مسؤول و مستقل، به معنای واقعی تنها زمانی می تواند مدافع آزادی و برابری و عدالت اجتماعی باشد که فارغ از هر مسأله و جایگاهی، خود انسان آزاده ای باشد و فارغ از هرگونه وابستگی. وی، به هیچ قدرتی نزدیک نمی شود و خودش را آلوده بده و بستان های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مخرب و ویرانگر نمی کند. روشنفکر مستقل

و مسؤول و متعهد، برای سلامتی خود و جامعه اش، آمادگی تحمل هرگونه فشار و رنج و درد را آگاهانه و داوطلبانه به جان می خرد.

به علاوه روشنفکر، خود را اسیر خرافات مذهبی و چارچوب های ناسیونالیستی نمی کند و جهان شمول می اندیشد و از همه تجارب روشنفکران و تحولات جهان می آموزد.

جامعه ما در داخل و خارج کشور، با گروهی از «تحصیل کرده» روبرو است که خود را در پیوند با مذهب می دانند و در عین حال عنوان «روشنفکر مذهبی» را نیز با خودشان یدک می کشند. برخی از آن ها، ظاهر مذهبی ندارند و خیلی شیک و پیک و کت و شلوار و کراوات و کت و دامن پوش هستند اما هنگامی که موضع می گیرند ارتجاع اندیشه شان بیرون می زند. اغلب آن ها، یا به جناح های حکومتی به خصوص جناح اصلاح طلب حکومت اسلامی متصل هستند و یا اگر به آن ها هم متصل نباشند در جدل های نقد مذهبی، مدافع خدا و قرآن و پیامبران و امامان می شوند و به اشکال چندش آوری به طرف مقابل با توجیه و دستاویز قرار دادن توهین به «باورهای مذهبی توده ها» حمله می کنند. برخی از آن ها، در روزهای مانند عید قربان و عاشورا و تاسوعا و...، حتا در قلب کلان شهرهای اروپا و آمریکا، آش نذری نیز پخش می کنند و سفره ابوالفضل می اندازند. در واقع کارنامه و ریشه های جریان به اصطلاح روشنفکر مذهبی را باید در به قدرت رسیدن حکومت اسلامی و بقای آن مورد بحث و بررسی قرار داد. باید اندیشه های آل احمد، شریعتی، مطهری، سروش، بازرگان، یزدی، بنی صدر و... را به طور قاطع نقد کرد. در حال حاضر نیز، روزنامه بنی صدر در خارج کشور، «انقلاب اسلامی» نام دارد.

در حالی که بر خلاف تصور بنی صدر و هم فکراتش، هیچ کدام از انقلابات چه در گذشته و چه در حال حاضر و هم چنین تحولاتی که اکنون در کشورهای منطقه بحرانی خاورمیانه در جریان است و از جمله انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، هر گز برای اسلام نبوده است. بخش عمده جنبش های سیاسی - اجتماعی و مردم، به این دلیل در انقلابات شرکت می کنند که با برانداختن حاکمیت موجود به آزادی و برابری و رفاه بیش تری برسند. اما پس از پیروزی انقلاب، آن گروه ها و افشار و طبقاتی به قدرت می رسند که از امکانات مادی و معنوی و قدرت بیش تری برخوردار بوده اند. اگر با سرکوب های خونین گروه های مسلح اسلامی، انقلاب مردم ایران به بیراهه و شکست کشانده شد دلپیش این بود که گروه های اسلامی هم قدرت بیش تری داشتند و هم سازمان ها و احزاب با سابقه ای چون جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب توده، اکثریت سازمان فدائیان خلق و بسیاری از گرایشات لیبرالی و راست پشت گروه های مسلح اسلامی و خمینی رفتند. در سطح بین المللی نیز به دلیل این که دول غربی در رقابت با شوروی به کمربند سبز اسلامی نیاز داشتند از حکومت اسلامی دفاع کردند؛ قبل از آن نیز ساخت و باخت ها و توافقات خود را با خمینی و اطرافیان او در پاریس و هم چنین کنفرانس گوادولوپ انجام داده بودند.

دولت های غربی، همان سیاست و استراتژی را در افغانستان با حمایت از القاعده به رهبری بن لادن و بعدها از طالبان به رهبری ملا عمر و مجاهدین افغان به کار بستند. بنابراین، اگر امروز حکومت ها و گروه های اسلامی رشد کرده و با راه انداختن رعب و وحشت و ترور و گردن زدن، بلای جان مردم شده اند از جمله با حمایت ها و پشتیبانی های «بی دریغ» مادی و معنوی دولت های به اصطلاح دمکراتیک غربی به این جایگاه وحشیانه رسیده اند. سرانجام آن ها، افغانستان و عراق و لیبی را به اشغال خود درآورده اند و آن چنان زیرساخت های انسانی و اجتماعی و مادی این جوامع را ویران کرده اند و به جولانگاه تروریسم دولتی و غیردولتی تبدیل کرده اند که هر لحظه و هر روز از مردم بی گناه و بی دفاع این کشورها قربانی می گیرند.

روشنفکران به اصطلاح دینی در ایران، همان نقش روحانیون و ارتجاع را ایفا کرده اند و هنوز هم این نقش را دارند. حتا هنوز هم در بسیاری موارد بخش هایی از روشنفکران لیبرال و سکولار نیز با سیاست های روشنفکران مذهبی

همراه و هم صدا می شوند. برای مثال، آن‌ها و سازمان هائی نظیر جمهوری خواهان ملی، سکولار و لائیک، طیف توده ای - اکثریتی و...، در همین انتخابات اخیر در حمایت از روحانی سنگ تمام گذاشتند و قبل از این نیز همین سناریو سیاه‌شان را در دوره خاتمی به اجرا درآورده بودند.

در ایران نیز جریان روشنفکری با انقلاب مشروطیت رشد و گسترش یافت. از آن دوره تاکنون سه جریان عمده روشنفکری در میان اهل قلم ایران فعال بوده اند: ۱- روشنفکران و هنرمندان مستقل و سکولار و سوسیالیست که هیچ رابطه ای با دولت‌ها نداشتند و اغلب هم منتقد سیاست‌های حاکمیت بودند و اغلب به روشنفکران مردمی معروفند. ۲- روشنفکرانی که به درباری معروف بودند و کار به کار مردم نداشتند. ۳- روشنفکران موسوم به روشنفکران مذهبی که مانند شریعتی و آل احمد قبل از انقلاب ۵۷، بسترها و زمینه‌های مناسبی برای گرایش‌های سیاسی مذهبی فراهم کردند و روشنفکران به اصطلاح مذهبی مانند سروش، بازرگان، بنی صدر، یزدی، سبحانی و...، پس از انقلاب در کنار حاکمیت قرار گرفتند. حتی در سال‌های گذشته، برخی از آن‌ها که از حاکمیت بریده‌اند و به جناح اصلاح طلب وابسته‌اند و به خارج کشور آمده‌اند، هم چنان از ارتجاع مذهبی، یعنی ایدئولوژی رسمی حکومت اسلامی دفاع می‌کنند و تنها به پاره‌ای از سیاست‌های حکومت اسلامی انتقاد دارند.

در چنین شرایطی، بسیاری از نویسندگان و هنرمندان ایرانی سعی کرده‌اند استقلال فعالیت‌های فرهنگی و هنری خود را حفظ کنند و مبلغ و مروج آزادی بیان و قلم و اندیشه و به طور کلی خواسته‌ها و مطالبات مردم باشند. این بخش نویسندگان، به ویژه در حکومت‌های پهلوی و حکومت اسلامی، شدیداً تحت فشار قرار گرفته‌اند و زندانی و شکنجه و اعدام و ترور شده‌اند. هم‌چنین آثار آن‌ها را به تیغ نیز سانسور حکومتی سپرده‌اند.

نویسندگان به اصطلاح «درباری»، عموماً با بایکوت عمومی مردم به ویژه بخش آگاه جامعه روبرو بوده‌اند در حالی که نویسندگان مستقل، همواره با حمایت و پشتیبانی مردمی برخوردار شده‌اند.

به این ترتیب، اگر کسی به امر آزادی بیان و قلم و اندیشه و حرمت انسانی و آزادی‌های فردی و عمومی وفادار و پایبند باشد قطعاً نه تنها در کنار حاکمیت قرار نمی‌گیرد، بلکه به عنوان منتقد آن به فعالیت می‌پردازد. حالا اگر این حاکمیت ایدئولوژی فاشیستی ملی و مذهبی داشته باشد، سانسور و اختناق بر جامعه حاکم نماید و دستش به خون انسان‌های بی‌گناه آلوده شود هرگونه نزدیکی به چنین حاکمیتی با هیچ عذر و بهانه و توجیهی قابل قبول برای هیچ انسان آزاده‌ای نیست.

چرا باید نویسندگان و هنرمندان پای منبر آخوند روحانی بنشینند؟ آیا وظیفه آن‌ها دادوستد با قدرت و حاکمیت است یا انتقاد از قدرت یکی از وظایف مهم آن‌هاست! آیا نویسندگان و هنرمندان نباید جهالت و جنایت و خرافات و بی‌حقوقی مردم را به نقد بکشند؟ آیا خطاب آن‌ها مردم است یا حاکمیت! مردمی که سی و پنج سال است سرکوب شده‌اند و از این همه وحشی‌گری‌های حکومت جان‌شان به لب‌شان رسیده است و تشنه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی هستند هنگامی که نویسندگان و هنرمندان خود را در جلسه این حاکمیت می‌بینند چگونه می‌توانند به آینده بهتر امیدوار باشند؟ حکومت اسلامی و وزارت ارشاد آن در این بیش از سه دهه، خود را موظف به اجرای سرکوب و سانسور می‌دانند، پس وظیفه آگاهانه و داوطلبانه نویسنده و هنرمند مخالفت با سرکوب و اختناق و سانسور حکومتی است.

نهایتاً کسی که به جهان پیرامونی خود فکر می‌کند و مسائلی فراتر از مسائل شخصی و خصوصی برایش اهمیت دارد روشنفکر مسؤول و متعهد محسوب می‌شود. چنین روشنفکرهائی چشم و چراغ و وجدان جامعه هستند.

ماfiای حکومت اسلامی ایران و ایدئولوژی ارتجاعی آن

در ایران طی سی و پنج سال گذشته، یک مافیای سیاسی امنیتی، نظامی و اقتصادی پدید آمده است بنابراین، کلیت حکومت اسلامی با همه جناح بندی ها و عناصرش، حکومتی تبه کار، وحشی، تروریست و مافیائی است. کارنامه بیش از سه دهه حکومت اسلامی، نشان داده است که از دولت روحانی نیز نباید انتظار بهبود اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داشت؛ از این آخوند و امامزاده اش نیز «معجزه» ای دیده نخواهد شد.

ارزشی «الهی» و «اسلامی» که حسن روحانی و هم کیشان او به آن تاکید می ورزند به معنی سرکوب سیستماتیک زنان، حتا تجاوز به کودکان خردسال، بریدن دست و پای زندان در مانده و فقیر و ملاطفت و ملایمت اسلامی با زندان میلیاردها دلاری ثروت های عمومی جامعه، در آوردن چشم از حذقه در مقابل چشم و شکستن دندان در مقابل دندان؛ سنگسار، تجاوز به زندانیان سیاسی در زندان ها، کشتن آن ها در زیر تجاوز و شکنجه، اعدام، ترور فعالین فرهنگی و سیاسی غیرمذهبی و مخالف حکومت شان، سانسور، غارتگری، رانت خواری، رشوه گیری و رشوه دهی، دروغ گوئی، ریاکاری، چاپلوسی، دست درازی به سفره خالی کارگران، سوء استفاده از کودکان کار و خیابانی، زندان و سرکوب و شکنجه و اعدام بردگان جنسی و معتادان، اعدام کودکان، دشمنی و خصومت با علم و دانش جهان شمول و

...

مهم تر از همه ایدئولوژی اسلامی، امروز بلای جان بشر به ویژه در ایران و منطقه خاورمیانه شده است. همه مرتجعین مذهبی در قدرت و بر قدرت، همه و همه مبلغین و مروجین ترور و آدم کشی و تجاوز و ثروت اندوزی هستند. واقعا در جهان امروز، بحث از «باورهای مذهبی مردم» و خصوصی قلمداد شدن امر مذهب، بی معنی است. مذهب دیگر «افیون توده» ها نیست بلای جان و زندگی و کودکان شان است. جهل و جنایت است. حسن روحانی و همه سردمداران حکومت اسلامی با کلیه دم و دستگاه سرکوب شان و هم چنین همه گروه ها و حکومت های اسلامی از عربستان گرفته تا عراق، از گروه های اسلامی آفریقا گرفته تا حزب الله لبنان، القاعده، طالبان و غیره، به طور شبانه روز مشغول سازمان دهی جهل و خرافه، سرکوب و سانسور، شکنجه و اعدام، زن ستیزی و آزادی ستیزی و به طور کلی مشغول تجاوز به جان و مال مردم به خصوص کارگران و محرومان جامعه هستند.

روحانی که از آخوندهای نزدیک به خمینی بود نیک می داند که گفته هایش واقعیت ندارد و به کلی دروغ است! امروز نقش خدا، قرآن، پیامبران، امامان و روحانیون، یک نقش دلالی برای سرمایه و توجیه نابرابری و آپارتاید جنسی و برده داری ابدی بشر است. در جهانی که همه مناسبات کار و سرمایه و به مناسبات پول و سود و بهره و استثمار گره خورده است، جهان غیرانسانی و غیرقابل تحمل است. وضعیت موجود اجازه نمی دهد که امکانات و ظرفیت های بسیاری از انسان ها بارور و شکوفا گردند. بی جهت نیست ما در ایران «ولایت فقیه» داریم که مافوق جامعه است و هیچ کس حق حسابرسی از او را ندارد. در حالی که او سرنوشت همه ۷۸ میلیون جمعیت ایران را با یک اشاره تعیین می کند. دیروز خمینی، امروز خامنه ای و فردا؟؟؟ نماینده مطلق خدا در ایران هستند و فرمان آن ها نیز فرمان خدا و قرآن است. بنابراین، هر کسی که به مخالفت با اهداف و سیاست ها و اندیشه ها و ایدئولوژی آن ها برخیزد «محارب» با «خداست» و مرگش نیز حتمی است. پس مذهب و سران مذهبی در ایران و سایر نقاط جهان، با تحقیق و تجسس کائنات و کشف حقایق در جهت ساختن جهانی آکنده از آزادی، برابری، عدالت و رفاه عمومی و شادی و سرور و جشن، صلح و دوستی، عشق و عاطفه انسانی، سخت مخالفند. از این رو، افکار کهنه و پوسیده همه مذاهب، به درد انسان امروزی نمی خورد و جایشان همان گورستان تاریخ است که ۱۴۰۰ سال پیش حکومت اسلامی محمد و علی و عمر و عثمان، پس از آن امپراتوری های اسلامی و پادشاهان و حکومت های کلیساها در غرب و هم چنین حکومت های آدم کشی چون حکومت هیتلر و موسولینی به آن جا فرستاده شده اند! کتاب هائی چون انجیل و تورات و قرآن، نه

تنها کتاب های آسمانی نیستند و به طور کلی هیچ کتاب و فکر آسمانی نیز نداریم کتاب هائی خرافه پرست و مضر به ویژه برای نسل جوان هستند.

در هر صورت در کشوری که رهبرش آخوند خامنه ای و رئیس جمهورش آخوند روحانی و ایدئولوژی آن شیعی - اسلامی و قوانین اش متأثر از قرآن و اسلام باشد نه تنها جهل و جنایت و خشونت آن جامعه کم نخواهد شد، بلکه روزبروز نیز افزایش خواهد یافت.

جمع بندی

جامعه ما هم اکنون با بحران های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روبرو است. تورم ۵۰ درصدی، بی کاری هشت تا ده میلیونی، تورم و گرانی و بی کاری و فقر فزاینده به دغدغه و مشغله و نگرانی و دلهره روزانه اکثریت جامعه ایران تبدیل شده است. در چنین شرایطی، اگر دولت روحانی با فرمان رهبرشان سیدعلی خامنه ای در خارج کشور مشغول «نرمش قهرمانانه» یا پذیرش شکست و سازش مفتضانه با رقبایشان مشغولند و رهبر نیز جرعه جرعه جان زهر را سر می کشد اما در داخل کشور، با افزایش اعدام ها و سرکوب وحشیانه زنان و جوانان در خیابان ها توسط «گشت ارشاد و نیرو انتظامی و گروه های حزب الله و با آفریدن رعب و وحشت بی سابقه در سابقه، مانع اعتصابات کارگر و اعتراضات مردمی و شورش شهرها شود. اما این همه وحشی گری و سرکوب تا حدودی کارساز است و دیر و یا زود یک انفجار عظیم سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران همانند اوکراین، ترکیه، سوریه، مصر و...، روی خواهد داد و دودمان حکومت اسلامی را به آتش خواهد کشید!

در چنین شرایطی، انتظار مردم از نویسندگان و هنرمندان شان بیش تر از هر کس دیگری است. به عبارت دیگر، اگر بخشی از روشنفکران جامعه ما، به هر دلیلی علیه حکومت اسلامی و سانسور و اختناق مبارزه نمی کنند دست کم با شرکت در مجالس و محافل آن، توهم پراکنی نکنند.

طبق اطلاعیه کانون نویسندگان ایران، تنها چند روز پس از دیدار بخشی از نویسندگان و هنرمندان، ارگان های امنیتی به صاحب خانه ای که قرار بود جمع مشورتی کانون جمع شوند رسماً اعلام کردند که حق جمع شدن در یک خانه خصوصی را نیز ندارند. هم چنین در بزرگداشت شاعر اهوازی، ده ها شرکت کننده را با ضرب و شتم دستگیر کردند.

به علاوه به گزارش خبرگزاری ها و نهادهای بین المللی در طول هفته اخیرهای اخیر ده ها تن در ایران اعدام شده اند. سازمان عفو بین الملل، گزارش داده که از ابتدای سال میلادی جاری تا کنون ۴۰ نفر در ایران اعدام شده اند.

حسیبه حاج صحرائی، معاون بخش خاورمیانه و شمال آفریقای سازمان عفو بین الملل در این باره می گوید: «شمار زیاد اعدامیان ایران در این ماه نگران کننده است. در حالی که ایران شمار اعدام ها را افزایش داده، تلاش این کشور برای تغییر وجهه بین المللی خود بی معناست.»

در هر صورت نویسندگان و هنرمندانی که به هر دلیلی در جلسه آخوند روحانی شرکت کردند امر شخصی خودشان است. اما با این وجود، آن ها با سؤالات زیادی روبرو هستند. هر شهروند معمولی ایرانی، می تواند به سادگی از این نویسندگان و هنرمندان سؤال کند که آیا شما نمی دانستید این حکومت سی و پنج سال است جامعه ایران را به جولانگاه تبه کاری ها و گروه های مافیائی خود تبدیل کرده و دستش به خون ده ها هزار انسان بی گناه آلوده است که بر سر سفره خونین آن نشسید؟ آیا این حکومت، چه تغییراتی در قوانین غیرانسانی و وحشیانه خود به وجود آورده که دست کم توجیهی برای شرکت تان در این جلسه باشد؟ اکنون شما با نشستن بر سر سفره خونین حکومت اسلامی، چه چیزی دادید و چه چیزی گرفتید؟

با تمام مشکلاتی که اکثریت جامعه ایران، به لحاظ اقتصادی و امنیتی دارند اما به تحولات جامعه امیدوارند! مردم و در پیشاپیش همه نیروهای آزاده و جنبش های اجتماعی به ویژه روشنفکران و هنرمندان مردمی، باید به قدرت و پیکار بی امان خود در راه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی متکی باشند. تا روزی که این مبارزه در جریان است به هیچ وجه نباید وارد بازی های سیاسی حاکمیت و جناح های آن شد بلکه بر عکس، بخش آزادی خواه جامعه ما در داخل و خارج کشور، باید با طرح ها و نقشه عمل های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی مستقل خودشان بر علیه کلیه حکومت اسلامی، مبارزه کنند.

این بحث را با نقل قولی از «اچ.دی. استفان» زبان شناس و جستارنویس امریکائی، به پایان می برم: «... روشنفکر برای این که روشنفکر باشد باید از قدرت مرکزی دوری جوید و به نیروهای مردم ببیوندد؛ به مردمی که برای بهبود شرایط شان و استقرار دموکراسی واقعی مبارزه می کنند.»

منبع: شماره نخست ماهنامه دیدگاه سوم